

ماشین شود به سروان گفت: تلفنش رو کنترل کنین. اون از یه چیزی ترسیده. مطمئنم رباپنده ها باهاش تماس گرفتن و درخواستی داشتن اما به ما نمیکه. سروان گفت: حتما قربان.

هوا تاریک شده بود و پدر لیلا در خانه اش بدون این که چراغی روشن کند، قاب عکس سه نفره خودش، همسر و دخترش را در بغل گرفته و روی مبل نشسته بود و گاهی اشک گوشه چشمش را پاک می کرد. تلفنش زنگ خورد. شماره لیلا بود. سریع جواب داد و گفت: لیلا جانم؟ خوبی بابا؟

صدای مرد جوانی از پشت تلفن شنیده شد که گفت: به پلیس که خبر ندادی؟ پدر لیلا گفت: نه به جان دخترم. فقط بذار صدای دخترم رو بشنوم. صدای لیلا از پشت تلفن شنیده شد که با گریه گفت: بابا من حالم خوبه، فقط به حرفشون گوش کن تا من رو آزاد کنن. بعد صدای همان مرد شنیده شد که گفت: کافیه دیگه. صدای دخترت رو هم شنیدی. سه شنبه دو میلیارد تومان پول نقد کهنه رو آماده کن. بعد بیار کیلومتر ۵ جاده کرج توی کارخونه قدیمی. تکرار می کنم. پول ها نو نباشه ها.

پدر لیلا خواست بپرسد کدام کارخانه که مرد تلفن را قطع کرد و صدای بوق های ممتد شنیده شد. همزمان با این تماس، سروان فتی هم این مکالمه را شنید. این خبر را به سرگرد داد و گفت: مکالمه کوتاه و قابل کنترل نیست.

سرگرد هم صدای ضبط شده را شنید و گفت: صدا شو بانرم افزار تغییر داده. جالبه که دو میلیارد هم می خواد. یعنی از کجا فهمیدن که چنین پولی توی حساب معتمدیه؟! سروان گفت: ممکنه کار یکی از کارمندان همون بانک باشه؟

سرگرد گفت: باید از کارمندان بانک تحقیق کنیم اما به طور نامحسوس که اگر ارتباطی بین اونا و رباپنده ها هست، مشکوک نشن یا بلایی سر گروگان نیارن. فردا صبح زود باید بریم با رئیس بانک صحبت کنیم. راستی مراسم خاکسپاری همسر معتمد چه ساعتیه؟

سروان گفت: فکر کنم ۱۱ یا ۱۲ باشه. می خواین برین قربان؟

سرگرد گفت: باید بریم. شاید چیزی دستگیرمون بشه.

سروان گفت: با آدرسی که داریم چه کار کنیم؟ به کارخونه های اطراف شهر نیرو اعزام کنیم؟

سرگرد کمی فکر کرد و گفت: ممکنه یه تله باشه. می خوان ببینن معتمد به پلیس خبر داده یا نه. باید منتظر تماس بعد باشیم.



## در جست و جوی لیلا

دستش را روی شانه او گذاشت و گفت: آقای معتمد به ما اعتماد کنین. اگر باهاشون تماس گرفتن و درخواستی داشتن به ما بگین.

پدر لیلا با اشاره سر تایید و تشکر کرد.

سرگرد پرسید: تازگی ها پولی به حساب شما واریز شده؟ پدر لیلا گفت: پول؟ چه پولی؟

سرگرد گفت: منظورم همون دو میلیارد و نیمه.

پدر لیلا گفت: آهان. بله. یادم رفته بود. شما از کجا می دونین؟

سرگرد پرسید: از کجا واریز شده براتون؟

پدر لیلا گفت: همسر من تنها فرزند خانواده بود و تنها وارث پدرش. چند وقت پیش زمین های پدری اش رو توی شهرستان فروخت و پولش رو به حساب من واریز کرد.

سرگرد گفت: ارث همسرتون چراتوی حساب شماست؟ پدر لیلا گفت: همسر من ناراحتی قلبی داشت...

نتوانست جمله اش را کامل کند و گریست. کمی که آرام شد ادامه داد و گفت: همسر من ناراحتی قلبی داشت. البته دخترم نمی دونست. از من خواست پول توی حساب من باشه تا برای برداشتش بعد از مرگش دچار مشکل نشیم. قرار بود یه خونه به اسم لیلا بخریم اما زنده نمودن تا با هم این کار رو انجام بدیم.

سرگرد گفت: ممکنه دلیل ربودن دخترتون همین باشه. منظورم اینه که رباپنده ها ازتون پول بخوان.

پدر لیلا کمی فکر کرد و گفت: نمی دونم. شاید. به جز من و همسر من و لیلا کسی از این پول خبر نداشت. اونا از کجا فهمیدن؟

سرگرد گفت: البته این یه فرضیه است. آقای معتمد باز می گم اگه باهاشون تماس گرفتن و درخواستی داشتن به ما بگین.

پدر لیلا سرش را به علامت تایید تکان داد. سرگرد و سروان از او خدا حافظی کرده و از بیمارستان خارج شدند. سرگرد همچنان در فکر بود. همین که می خواست سوار

در قسمت های قبل  
خواندید دختری به  
نام لیلا مقابل  
خانه اش توسط دو  
جوان ربوده شد و

زینب  
علیپور طهرانی  
تبش

مادرش از شنیدن این خبر حالش بد و به بیمارستان منتقل شد و به دلیل ناراحتی قلبی که داشت فوت شد. از طرفی رباپندگان از طریق موبایل لیلا با پدرش تماس گرفتند و از او مبلغ دو میلیارد تومان برای آزادی دخترش درخواست کردند اما او این موضوع را به پلیس نگفت. با این حال سرگرد متوجه واریز این پول به حساب پدر لیلا شد و برای تحقیقات بیشتر به بیمارستان رفت. حال ادامه داستان...

پدر لیلا مستاصل روی صندلی در سالن انتظار بیمارستان نشسته بود و سرش را در میان دست هایش گرفته و آرام اشک می ریخت. سرگرد همراه همکارش سروان فتی به سمت او رفتند و فوت همسرش را به او تسلیت گفتند. پدر لیلا با دیدن آنها از روی صندلی بلند شد و با نگرانی پرسید: دخترم رو پیدا کردین؟ سرگرد گفت: هنوز نه. گروگانگیرها با شما تماس نگرفتین؟

پدر لیلا با مکث گفت: نه.

سرگرد گفت: مطمئنید؟

پدر لیلا گفت: بله.

سرگرد گفت: خیلی عجیبه. اگه باهاشون تماس گرفتن و درخواستی داشتن به ما بگین. می تونیم کمکتون کنیم. پدر لیلا دستی به موهایش کشید اما چیزی نگفت. سرگرد که متوجه رفتار مشکوک پدر لیلا شده بود،

آراستگی پوشش کارمندان خود را به ما بسپارید

پوشاک فرم

اولین ارائه دهنده تخصصی پوشاک ادارات

آدرس فروشگاه: تقاطع خیابان ولیعصر و طالقانی، مجتمع تجاری نور تهران، طبقه سوم تجاری، شماره ۹۰۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۶۰۳۵-۶ همراه: ۰۹۱۲۷۰۱۵۱۲۲

@form1

manto\_uniform

www.form1.ir

formiran@yahoo.com

برگ سبز و سند کمپانی خودرو سواری پژو 405SLX-TU5 مدل ۱۳۹۳ به رنگ سفید روغنی شماره انتظامی ایران ۵۳ - ۴۹۴ ق ۱۷ شماره موتور 139B0066316 شماره شاسی NAAM31FCXEK882740 به نام علیرضا شیرانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت خودرو سواری پژو 405GLX-XU7 مدل ۱۳۹۴ به رنگ نقره ای متالیک شماره انتظامی ایران ۱۳-۲۲۴ ب ۴۴ شماره موتور 124K0606664 شماره شاسی NAAM11CA6FR502250 به نام مهوش بهمنش مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.